

---

# امپراتور

---

ریشارد کاپوشچینسکی

---

# بازی امپراتور

---

مایکل هیستینگز و جان اتان میلر

مترجم

حسن کامشاد



تشریح

تهران

۱۳۹۳

این مجلد به جای مقدمه با نامهای از بزرگ علوی مطلب آغاز کرد.

۲۳ جولای ۱۹۸۱

کتابخانه عزیز و محترم

کتاب امپراتور را تمام کردم. بگذرد اول به زبان شما ترجمه‌ها یا تک‌تک آنچه که در  
روح کتاب مرد بی‌خبر و پایی تو خندان به مقام شامخ خانواده سلطنتی تو زمین  
و کرده و بدو برود می‌گفت: خود من کارهای بنامد می‌کنم. شوهرش فاسق  
خود جفت باره و ناموش. فحش‌هایی که بنامد نمی‌توانم روی کتابت بی‌اوم  
و نامی که این نام گویا را شنیده‌ام گفت: به کی داری فحش می‌دی؟ جواب داد  
منم مردم خانواده سلطنتی نگوییم است. از آن بی‌سوا گشت. نه، نه، این  
شده‌هایی که می‌دهی حال خودمان است.

براستی که چند حرارت و توضیحات با وقوع ما در این چهل ساله جور  
در آید و بیچاره بی‌اسلامی ما در جور نکند. گاهی به خود گفتیم: اصلاً

### فهرست

توسیقی ما نیستی اگر کسی همین کامشاد این را خواندن نوشته و  
و گفته است ما راست بگذار. الحق که خوب ترجمه کرده بودند. صمیمانه

مقدمه	۷
دو نامه از نویسنده	۹
به یاد ریشارد کاپوشچینسکی	۱۱
گفت‌وگو با نویسنده	۱۷
امپراتور	۳۱
تخت و تاج	۳۳
دارد می‌آید، دارد می‌آید	۸۱
سرنگونی	۱۲۱
تکمله	۱۷۳
بازی امپراتور	۱۹۱

## مقدمه

اجازه دهید به جای مقدمه با نامه‌ای از بزرگ علوی مطلب آغاز کنم:

برلن، ۲۳ جولای ۱۹۸۸

کامشاد عزیز و محترم

الان کتاب امپراتور را تمام کردم. بگذار اول به زبان شما فرنگی‌ها با یک «جوک» شروع کنم. مرد بی سر و پایی در خیابان به مقام شامخ خانواده‌ی سلطنتی توهین می‌کرد و بد و بیراه می‌گفت: خودش کارهای بدبدمی‌کنند، خواهرش فاسق طاق و جفت دارد و مادرش... فحش‌هایی که بنده نمی‌توانم روی کاغذ بیاورم. پاسبانی که این یاوه‌گویی‌ها را شنید، گفت: به کی داری فحش می‌دی؟ جواب داد، من مقصودم خانواده‌ی سلطنتی انگلیس است. آژان بی حیا گفت: نه، نه، این نشانه‌هایی که می‌دهی مال خودمان است.

به راستی که چقدر حوادث و توصیفات با وضع ما در این چهل ساله جور درمی‌آید و بیچاره هیلاسلاسی باید جور بکشد. گاهی به خود گفتم: اصلاً کاپوشینسکی ماپوشینسکی الکی است. این حسن کامشاد این را خودش نوشته و خواسته است ما را دست بیندازد. الحق که خوب ترجمه کرده بودی. صمیمانه تشکر می‌کنم که یادی از من کردی...

خودت و خانمت تندرست باشید

قربان شما، آقابزرگ علوی



## به یاد ریشارد کاپوشچینسکی

ریشارد کاپوشچینسکی، پیشکسوت خبرنگاران خارجی، که در ۷۴ سالگی جان سپرد، بزرگ‌ترین روزنامه‌نگار قرن بیستم نامیده شده است. او روزنامه‌نگاری را نوعی رسالت می‌شمرد و بیش‌تر عمرش را، به میل و رغبت، در نقاط ناامن و ناشناخته، در میان جامعه‌های جنگ‌زده و درهم‌شکسته‌ی افریقا و پیرامون دربارهای فاسد و خفقان‌زای دیکتاتورها گذراند و کوشید جوهر و ماهیت آن‌ها را به گوش جهان دوردست برساند.

کاپوشچینسکی در سال ۱۹۳۲ در شهر پینسک<sup>۱</sup>، که اکنون در بلاروس است، به دنیا آمد. مادرش در جست‌وجوی پدر سربازش او را به لهستان برد. این سال‌های سخت کودکی، گرسنگی دائم، سرما، مرگ‌های آنی، جیغ و داد و کشتار، بدون کفش، بدون خانه، بدون کتاب در مدرسه، بر روحیه‌ی جوان او اثری ژرف نهاد و همه‌ی عمر به جنگ و بی‌عدالتی به چشم طفلی معصوم نگریست.

سال‌ها بعد نوشت: «ما که جنگ را از سر گذراندیم می‌دانیم فهماندن حقیقت جنگ به کسانی که، از بخت نیک، این تجربه را نداشتند، چه اندازه دشوار است. می‌دانیم که زبان از عهده بر نمی‌آید، ناتوانی اغلب غلبه می‌کند و، سرانجام، می‌بینیم که این تجربه‌ای انتقال‌ناپذیر است.»

\* \* \*

کاپوشچینسکی در دانشگاه ورشو تاریخ خواند، شانزده ساله بود که نخستین نوشته‌اش در مطبوعات انتشار یافت، در بیست و سه سالگی به روزنامه‌نگاری پرداخت و داستانی به قلم او درباره‌ی سوءمدیریت و مشروب‌خواری در یک کارخانه‌ی فولادسازی نمونه‌ی دولتی، توفانی سیاسی برانگیخت و ناچار شد مدتی در اختفا به سر برد. پس از دفع غائله، روزنامه‌ای که در آن کار می‌کرد، شاید برای دورکردن او از خطر، کاپوشچینسکی را به هند و پاکستان و افغانستان فرستاد.

کاپوشچینسکی در ۱۹۵۷ به افریقا رفت و از آن پس به مدت چهل سال دائماً به